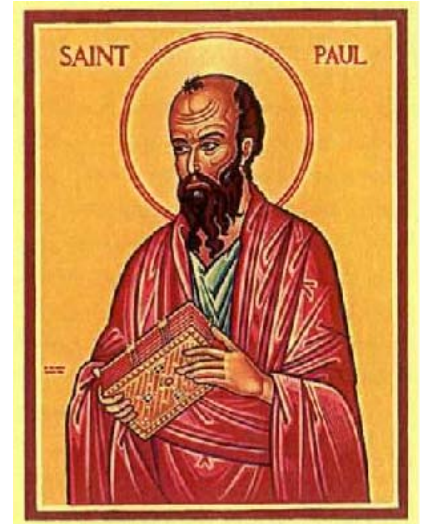


پیام پولس رسول برای زندگی امروز ما

نمود، راز خدای واحد و سه گانه در زندگی او تجلی یافت بهمین دلیل او کمال وحی الهی می باشد. درباره شخصیت و کار مسیح، پولس می فرماید: «مسیح، صورت و مظهر خدای نادیده است و نخست زاده و بالاتر از همه مخلوقات. زیرا بوسیله او هر چه در آسمان و زمین است، دیدنی ها و نادیدنی ها، پادشاهان، حکمرانان و اولیای امور آفریده شدند، آری تمام موجودات بوسیله او و برای او آفریده شدند. او قبل از همه چیز وجود داشت و همه چیز به وسیله او باهم ارتباط پیدا می کند. (نامه به کولسیان باب ۱ آیه ۱۵-۱۷) و در نامه به فیلیپیان می نویسد: «اگر چه او (مسیح) از ازل دارای الوهیت بود ولی راضی نشد که برابری با خدا را به هر قیمتی حفظ کند، بلکه خود را از تمام مزایای آن محروم نموده، به صورت یک غلام درآمد و شبیه انسان شد، چون او به شکل انسان در میان ما ظاهر شد خود را فروتن ساخت و از روی اطاعت حاضر شد مرگ، حتی مرگ بر روی صلیب، را بپذیرد. از این جهت خدا او را بسیار سرافراز نمود و نامی را که بالاتر از جمیع نامها است به او عطا فرمود. تا اینکه همه موجودات در آسمان و روی زمین و زیر زمین، با شنیدن نام عیسی به زانو در آیند و همه برای جلال خدای پدر، با زبان خود اعتراف کنند که عیسی مسیح، خداوند است.» (باب ۲ آیه ۶-۱۱).

نکته دوم که پولس بر آن تأکید زیادی دارد راز کلیسا و مأموریت آن می باشد. ایشان کلیسا را به بدن مسیح تشبیه می کند، با این تصویر می خواهد به پیوندیکه بین مسیح و کلیسا وجود دارد اشاره کند که همانند پیوند سر و بدن می باشد، چنانکه نمی شود سر را از بدن جدا کرد همچنین جدا کردن مسیح از کلیسا غیر ممکن است.

دوستان گرامی: بمناسبت اتمام «سال پولس رسول» که مصادف با ۸ تیر ۱۳۸۸ برابر با ۲۹ ژوئن ۲۰۰۹ خواهد بود شما را دعوت می کنم تا اینکه به اهمیت پیام پولس رسول و ارزش آن برای زندگی



ما توجه بیشتری داشته باشید. طی چند مقاله که قبلاً برای شما ارسال گردید جنبه های مختلف زندگی پولس و فعالیت های رسولی او مورد بحث و بررسی قرار گرفت. توسط این مقاله می خواهم بعنوان خلاصه به مهمترین نکاتی که در رساله های او آمده است اشاره کنم. اگر چه از لحاظ تاریخ نگرش این رساله ها قدیمی هستند و به دو هزار سال پیش بر می گردند اما پیامی که در آنها نهفته است همیشه زنده و ارزشمند می باشد، خدا امروز توسط این رساله ها با ما مسیحیان سخن می گوید و حقیقت را برای ما مکتشف می سازد. رساله های پولس بخش مهمی از کتاب مقدس ما را (عهد جدید) تشکیل می دهند و معتقدیم که با الهام و هدایت روح القدس نوشته شده اند، بهمین دلیل باید آنها را با عشق و علاقه و محبت زیاد قرائت کرده و مورد تعمق و تأمل قرار دهیم. اولین نکته ای که حائز اهمیت بسیار بزرگ است مربوط به شخص عیسی مسیح می باشد، از دیدگاه پولس رسول نجات و رستگاری از راه ایمان به مسیح عیسی امکان پذیر است، همچنین بر طبق تعالیم او مسیح پسر خدا است که انسان شد، مرد و رستاخیز

بر طبق تعالیم پولس رسول کلیسای مسیحی عبارت است از جماعت ایماندارانی که از عطایای گوناگون روح القدس برخوردار شده برای اینکه بتوانند از طریق شهادت زندگی و بشارت دادن بدن مسیح را گسترش دهند و آنرا تقویت نمایند، بر طبق کلیسا شناسی پولس، کلیسا با مسیح یک تن را تشکیل می دهند بهمین دلیل از دیدگاه او اتحاد مسیحیان غیر ممکن می باشد مگر اینکه هر فرد مسیحی سعی نماید تا در اتحاد با مسیح زندگی کند. همچنین رسول امتها کلیسا را به عروس مسیح تشبیه کرد، عیسی مسیح است آن دامادیکه کلیسا را (عروس) محبت کرد و خویشتن را برای آن داد تا آنرا طاهر ساخته تقدیس نماید و با تمام زیبایی اش به خود تقدیم نماید. (مراجعه شود به رساله افسسیان باب ۵ آیه ۲۱-۳۳). نویسنده این رساله عشق شوهر به همسرش را با عشق مسیح به کلیسا مقایسه می نماید، از این راه می خواهد راز عمیق کلیسا را برای ما مکشوف سازد، رازیکه ریشه در محبت خدا برای انسانها دارد.

دوستان گرامی: پولس رسول امروز ما را مورد خطاب قرار داده و به ما این پیام بسیار مهم و اساسی را اعلام می دارد. ایشان به ما مسیحیان قرن بیست و یکم و هزاره سوم می گوید: «عیسی مسیح، امروز همان است که دیروز بوده و تا ابد هم خواهد بود.» (رساله به عبرانیان باب ۱۳ آیه ۸). این آیه مژده حضور همیشگی مسیح را در بین ما بیان می کند، ایشان فرموده بودند: «اینک با شما هستیم تا انقضای عالم»، حضور عیسی زنده در میان ما نشانه بارز محبت اوست برای پیروانش، حضور شبان نیکو در بین گوسفندانش می باشد تا اینکه آنها را از آب زنده و نان حیات سیر گرداند و هرگز قربانی گرگان درنده یعنی انبیای دروغین که جهان از آنها مملو است نشوند.

همچنین پولس رسول به ما مسیحیان امروز تذکر می دهد که علامت مشخص پیروان مسیح محبت ایشان نسبت به وی می باشد. زمانی محبت عیسی منشأ و فیض برکت خواهد بود که ما نیز متقابلاً او را محبت نمائیم. در ارتباط با این موضوع پولس می فرماید: «بنابراین من در برابر پدری زانو می زنم که هر خانواده

در آسمان و زمین نام خود را از او گرفته است و دعا می کنم که از گنجهای جلال خود به شما ببخشد تا بوسیله روح او در درون خود قوی و نیرومند شوید. و خدا عطا فرماید که مسیح از راه ایمان شما در قلبهایتان ساکن شود و دعا می کنم که شما در محبت ریشه دوانیده و بر پایه محبت بنا شوید. تا با همه مقدسین قدرت داشته باشید به پهنا و درازا و بلندی و عمق محبت مسیح پی ببرید.» (رساله به افسسیان باب ۳ آیه ۱۴-۱۸).

پیام دیگر پولس رسول برای ما مسیحیان امروز در رابطه با راز کلیسای مقدس و مأموریت آن می باشد. چنانکه قبلاً گفته شد مسیح و کلیسا در اتحاد کامل بسر می برند همانند سر و بدن، داماد و عروس، بنابراین رسول امتها ما را دعوت می کند تا اینکه کلیسا را دوست داشته باشیم و در به ثمر رساندن رسالت نجاتبخش آن کوشا باشیم. چنانکه او از روزیکه به مسیح ایمان آورد و شیفته او گشت کل زندگی خود را وقف کلیسا نمود، جهت تقویت و گسترش آن رنجهای زیادی تحمل کرد که به شهادت او منجر شد. ما نیز امروز بعنوان اعضای بدن مسیح (کلیسا) مسئولیت احیای و ارتقای این بدن مقدس و اسرار آمیزی را بعهده گرفتیم. تجربیات ارزنده پولس که ثمره فعالیتهای بشارتی و رسولی او می باشد به ما این پیام را می رساند که عشق و محبت به مسیح باید توأم با عشق و محبت به کلیسای او نیز باشد، چون جائیکه مسیح است آنجا کلیسا است و جائیکه کلیسا است آنجا مسیح است. از روح القدس که پیوند محبت بین پدر و پسر می باشد بخواهیم تا در قلب ما محبت به مسیح و محبت به کلیسا روز به روز عمیقتر و بارورتر سازد.

خدمتگزار شما

+ رمزی گرمو

اسقف اعظم کلیسای آشوری - کلدانی کاتولیک تهران

"رشد کردن" همراه با حس "اطمینان"

اطمینان از کجا می آید؟ از چه راههایی باید گذشت تا به اطمینان رسید؟ اطمینان از دور دست ها می آید. اولین ریشه هایش را از زمان کودکی در زندگی شخص می نهد. روانشناسی بنام اریک اریکسون، در اینباره چنین می گفت که رشد انسان حاصل طی مراحل است که در خلال آن هر کس باید با مسئله خاصی مثل: خودمختاری، تصمیم گیری، ایجاد ارتباط صحیح با دیگران و ...، روبرو شده و آنها را حل کند. اریکسون، "اطمینان" را در آغاز راه قرار داده است. یک کودک با همه ضعف و زبونی اش باید بتواند در برابر خطرات جهان اطرافش، حس "اطمینان" را کسب نماید. این مبارزه در وجود کودک، در صورتی به نتیجه دلخواه می رسد که والدینش و بخصوص مادر، به او توجه خاصی داشته باشد! تنها از این راه کودک به آرامش و حس امنیت می رسد. کودک باید مطمئن باشد که هر وقت نیاز دارد، مادرش پهلویش است. کودک نباید دائماً بترسد و در ترس بماند. در صورتی که والدین با حضور به موقع شان، این اطمینان را در کودک به وجود آورند، کودک در آینده قادر خواهد بود که با اطرافیانش یک رابطه صحیح ایجاد کند.

بعد از مرحله پشتیبانی و حمایت والدین از طفل، کودک وارد مرحله اطمینان به "محبت" می شود. برای رشد صحیح، کودک احتیاج دارد که به محبت اطرافیانش اطمینان کند، بخصوص به محبت والدین و مخصوصاً مادرش. حضور دائمی مادر، حالت پر عطف و بخشش شکیبای مادر، تشخیص درست میزان تنبیه کودک به نسبت خطایی که مرتکب شده، اینها همه سبب می شوند که بین مادر و کودک یک رابطه محکم و پایدار ایجاد شود و این دو به هم اطمینان کنند.

اما آیا آنانی که محیط آرام و امنی برای رشد نداشته اند، قادرند "اطمینان" کنند؟ آیا کسانی که به دلایلی مثل تزلزل محیط خانه (طلاق) یا اجتماع (مثل جنگ و نوسانات شدید اقتصادی) نتوانسته اند از یک محیط آرام و بدون اضطراب برای رشد برخوردار باشند، ایشان همواره در ترس خواهند زیست؟ حقیقتاً نمی توان یک جواب مطلق و قاطع داد. اما این درست است که آنچه در نخستین سالهای زندگی مان می گذرانیم، همان برای ابد بر ما تأثیر می گذارد. و این هم حقیقت دارد که این موضوع مشخص کننده مطلق آینده ما نیست، چون آینده ما خیلی هم بستگی به کاراکتر ما دارد.

بنابراین و خوشبختانه، آدمی که مطلقاً در او اطمینانی به اطرافیانش وجود نداشته باشد، بسیار کمیاب است. تأکید می کنیم که حرکات عاطفی پدر و مادر با فرزندشان و وجود یک ارتباط دائمی و محکم بین این دو قطب، دلیل و عامل اصلی استقرار آرامش و اطمینان در کودکان است.

نتیجه اینکه بذر اطمینان، قوی یا ضعیف، بطور عموم در افراد وجود دارد و این بذر متناسب با نحوه رشد شخص، به همان میزان کم و زیاد می شود؛ به عبارتی هر شخصی مسئول میزان اطمینانی است که در او وجود دارد. بسته به شخصیتی که داریم می توانیم آن را رشد دهیم و یا متوقفش کنیم. آنانی که همیشه در حال دفاع از خود هستند و شکاک و ترسو اند، اطمینان در ایشان تبدیل به گل پژمرده ای می شود. اما اگر با وجود شکست ها و ضربات، بجای اطمینان نکردن، قدرت تشخیص خود را تقویت کنند، مبدل به آدمهای متعادل و پخته ای می شوند.

به این ترتیب یاد می گیرند به چه کسی و چه وقتی باید اطمینان بکنند. یاد می گیرند بفهمند که چه کسی برایش مهم است و برای چه؟ همین موضوع کمکشان خواهد کرد که حتی بر زخمهای گذشته مرهم نهند، چون شعور و تشخیصشان بالاست. عامل مهم دیگری که ما باید بتوانیم قدرت تشخیص آن را کسب کنیم این است که "محبتی" که می بینیم آیا حاصل احساسات شخص مقابل ما است. یا براساسی یک محبت واقعی است؟ ما معمولاً قادر به تشخیص احساسات زودگذر از محبت واقعی نیستیم.

باید در زندگی بفهمیم چه می خواهیم، اولویت با چیست، و بعد نیروی انتخاب داشته باشیم. پیش قضاوتی از عواملی است که معمولاً دچار آن هستیم و این عامل باعث تکرار اشتباهات می شود.

در حالی که باید بدانیم در هر انسانی یک جهان نهفته است. پیش قضاوتی و اعتقاد مطلب به آنچه می گوئیم ، تنها نشانه ناپختگی ما می باشد.

یکی از اساسی ترین رفتارها برای ایجاد اطمینان در محیط ، احترام و ادب است. در چنین شرایطی حتی یک آدم خشن و بی ادب، عکس العمل ملایم تری دارد.

اگر اصلاح را از شخص خودمان شروع کنیم ، می توان آن را در اطرافیانمان هم انتشار دهیم. این باعث اشاعه یک انرژی مثبت در اطرافمان می شود و همین انرژی بسوی خودمان بر می گردد.

مواردی که باعث "اطمینان نداشتن یا اطمینان نکردن" در اشخاص می شود من باب مثال یکی حاصل از تجربه منفی در ارتباط با دیگران است و دیگری روبروی با اتفاقات ناگوار زندگی مثل پدیده مرگ می باشد. اما در واقع انسان در هنگام درد و رنج احتیاج دارد که به کسی یا کسانی اطمینان کند.

در این مقطع اشخاص ایماندار موفق ترند. ایمان به خدا شخص ایماندار را بسوی اطمینانی هدایت می کند که انسانی نیست زیرا تزلزل ناپذیر است.

ایمان به خدا ، شخص مؤمن را ورای اندیشه ها و حسابهای انسانی سوق می دهد و یأس و بدبینی را رفته رفته محو و نابود می کند. در نتیجه دنبال تلافی یا انتقام نمی رود ، چون خدا در زندگیش حی و حاضر و به اصطلاح "از خدا می ترسد". شخص مؤمن به حضور خدا در افراد معتقد است و می داند که خودش مثل دیگران ، نیاز به بخشش خدا دارد. بنابراین ایمان به محبت ، به بخشش و به گذشت ، هر بار در شخص مؤمن باعث بازسازی و رشد صحیح "اطمینان" می گردد.

آیا ایمان شما تا حدی رسیده که این قدرت را در خودتان احساس کنید یعنی بتوانید درونتان را بازسازی کنید؟

چهار شمع روشن به آرامی می سوختند. آن محیط آنقدر ساکت بود که می شد حرفهای آنها را شنید .

اولین شمع گفت: ((من صلح و آرامش هستم اما مردم نمی تواند مرا همیشه روشن نگه دارن فکر می کنم که به زودی خاموش شوم.))

هنوز حرف شمع صلح تمام نشده بود که شعله آن کم و بعد خاموش شد.

شمع دوم گفت : ((من ایمان هستم واقعا انگار کسی به من نیازی ندارد برای همین دیگر رغبتی ندارم که بیشتر از این روشن بمانم.))

حرف شمع ایمان که تمام شد نسیم ملایمی وزید و آن را خاموش کرد.

وقتی نوبت به سومین شمع رسید با اندوه گفت: ((من محبت هستم توانایی آن را ندارم که روشن بمانم چون مردم مرا به کناری انداخته اند و اهمیت را نمی فهمند آنها حتی فراموش کرده اند که به نزدیکترین کسان خود محبت بورزند.)) پس شمع محبت هم بی درنگ خاموش شد.

کودکی وارد اتاق شد و دید که سه شمع دیگر نمی سوزند. چهارمین شمع گفت: ((نگران نباش وقتی من روشن هستم به کمک هم می توانیم شمع های دیگر را روشن کنیم من امید هستم.)) چشمان کودک درخشید. شمع امید را برداشت و بقیه شمع ها را روشن کرد.

باشد که هرگز نور امید در قلوب ما خاموش نگردد! باشد که هر یک از ما بتوانیم مثل این کودک در هر زمانی ، با

امید ، نور ایمان و صلح و محبت را روشن نگه داریم.

"می دانم به چه کسی اطمینان کرده ام"

چگونه پولس از تیموتائوس یک رهبر کلیسا ساخت؟

حضرت پولس رسول با این سخن مختصر ، کلیسای شهر افسس را به شاگردش تیموتائوس سپرد.

یک جمله کوتاه که حاوی زندگی پر فراز و نشیب حاصل از سفرهای متعدد و پر از درگیری و مسائلی چون شلاق خوردن و خیانت دیدن و غیره بوده است.

پولس با این سخن: "می دانم به چه کسی اطمینان کرده ام" مثل این است که گفته باشد: "من در جستجو زندگی هستم". نسل فعلی همچنان زندگی می کنیم که همه سعی و اعتقادمان بر رفع احتیاجات "من" ، متمرکز شده ، چنانکه قادر نیستیم حتی یک قدم جلوتر را ببینیم.

به همین دلیل اگر از زندگی صحبت کنیم ، نه البته زندگی به معنی پول و درآمد ، بلکه به مفهوم واقعی کلمه ، طرف تو رویمان یک لبخند می زند مثل اینکه: "برو کشتک را بساب!" به چیزی جز "من" اعتقاد نداریم و فقط بدنبال تأمین رفاه این "من" دروغین هستیم. عبارتی دوستان عزیز ، در یک میدان جنگ وسط یک جنگل وحشی داریم زندگی می کنیم.

اما هنوز زندگی حقیقی در جریان است!

پولس رسول وقتی وصیت خود را به تیموتائوس می نویسد ، در زندان می باشد و می داند که بزودی اعدام می شود.

اما پولس از درد و رنجش نمی گوید و به تیموتائوس هشدار نمی دهد که: مواظب باشی به روزگار من دچار نشوی!

بلکه از او می خواهد که بخاطر وضعیت استادش در مقابل دیگران احساس شرم نکند- و تأکید دارد که بداند: من پولس می دانم به چه کسی اطمینان کرده ام.

پولس به تیموتائوس شهادت می دهد و تشویقش می کند که علیرغم همه چیز وارث راستین او باشد.

پولس با لحن یک مرده سخن نمی گوید بلکه او از همین حالا نیروی رستاخیز را در خود فعال می بیند و توجه تیموتائوس را به این مهم ایمانی جلب می کند.

اما براستی پولس به تیموتائوس چه دیده بود که او را انتخاب کرد؟ پولس در مقابل خود یک مرد جوان و متعهد می بیند که

ایمانش هدایت می شود. ایمان او همراه با محبت و قدرت تشخیص درست است. مسائلی که تیموتائوس می بایست با آنها روبرو می شد ، مثل مسائل همین زمان ما بوده اند. مثلاً در آن

زمان هم اشخاصی بودند که تعالیم غلط می دادند چنانکه مردم را بسوی دانستن یک کلیسای بدون مسیح و بدون ایمان به مرگ و رستاخیز خداوند عیسی هدایت می کردند. بدون اینکه به راستی تحولی در زندگی افراد رخ دهد.

پولس بهترین راه تقویت و تشویق این مرد جوان را ، با مطرح کردن مصائب زندگی خودش می داند. پولس به تیموتائوس می فهماند که:

قدرت تحمل رنج ، شهادت و قبول مسئولیت- اینها اسباب لازمه برای اداره یک کلیسا می باشند.

به همین دلیل به تیموتائوس می گوید که از قبول سختی ها دریغ نکند و از انجیل عار و خجالتی بخود راه ندهد.

در خیلی از موقعیت ها بنظر می رسد که نمی توان براحتی صحبت از انجیل کرد ، یعنی بیشتر یک حس "خجالت" مانع می شود. اما پولس ، شخصی مؤمن را دعوت می کند تا بر

حسب ایمانش زندگی کند. زندگی کردن ، حرف زدن نیست! زندگی یعنی عمل ، فکر ، کلام و انتخاب.

زندگی شخصی ، محل انعکاس ایمان و اعتقاد اوست.

کسی که ایمان به مسیح رستاخیز کرده دارد و بر حسب ایمانش زیست می کند در برابر رنج ، امید و در مقابل مرگ ، ایمان دارد.

پولس هنگامی که در زندان بود از اعضای کلیسایش چندان چیزی ندید. اما ایمان پولس بر اشخاصی نبود بلکه در خالق

ایشان به همین سبب او هرگز دلسرد نشد.

از نظر پولس ، هرگز عیسی باعث یأس نمی گردد بلکه تنها نزد وی حیات است.

کلام خدا از زندگی و برای زندگی است و هیچوقت نمی توان آن را تحمیل کرد. در حقیقت راز زندگی و شخصی در ایمان و اعتقادش نهفته است.

از آنجایی که پولس همواره در جستجوی عیسی بود ، بهمین جهت در سخت ترین لحظات زندگی ، عیسی را در کنار خود می بیند. پولس زندگی اش را بر عیسی بنا کرد و هرگز آن را خالی از مفهوم ندید.

مبارزه پولس جنبه انفرادی نداشت و برای اهداف شخصی نبود ، بنابراین خود را تنها ندید.

پولس به تیموتائوس می گوید که امید خود را از دست ندهد و

ایمانش اساس حیاتش باشد تا زندگی اش خالی از مفهوم نگردد.

آنقدر که بتواند روزی مثل پولس بگوید: "می دانم به چه کسی اطمینان کرده ام".

زندگی مثل چای است

گروهی از فارغ التحصیلان قدیمی یک دانشگاه که همگی در حرفه خود آدم های موفقی شده بودند ، با همدیگر به ملاقات یکی از استادان قدیمی خود رفتند. پس از خوش و بش اولیه ، هر کدام از آنها در مورد کار خود توضیح می داد و همگی از استرس زیاد در کار و زندگی شکایت می کردند. استاد به آشپزخانه رفت و با یک کتری بزرگ چای و انواع و اقسام فنجان گوناگون ، از پلاستیکی و بلور و کریستال گرفته تا سفالی و چینی و کاغذی (یکبار مصرف) بازگشت و مهمانانش را به چای دعوت کرد و از آنها خواست که خودشان زحمت چای ریختن برای خودشان را بکشند. پس از آن که تمام دانشجویان قدیمی استاد برای خودشان چای ریختند و صحبت ها از سر گرفته شد ، استاد گفت:

«اگر توجه کرده باشید ، تمام فنجان های قشنگ و گران قیمت برداشته شده و فنجان های دم دستی و ارزان قیمت ، داخل سینی بر جای مانده اند. شما هر کدام بهترین چیزها را برای خودتان می خواهید و این از نظر شما امری کاملاً طبیعی است ، اما متشاء مشکلات و استرس های شما هم همین است. مطمئن باشید که فنجان به خودی خود تأثیری بر کیفیت چای ندارد. بلکه برعکس ، در بعضی موارد یک فنجان گران قیمت و لوکس ممکن است کیفیت چایی که در آن است را از دید ما پنهان کند. چیزی که همه شما واقعاً می خواستید یک چای خوش عطر و خوش طعم بود ، نه فنجان. اما شما ناخود آگاه به سراغ بهترین فنجان ها رفتید و سپس به فنجان های یکدیگر نگاه می کردید.

زندگی هم مثل همین چای است. کار ، خانه ، ماشین ، پول ، موقعیت اجتماعی و ... در حکم فنجان ها هستند. مورد مصرف آنها ، «نگهداری و در بر گرفتن زندگی است. نوع فنجانی که ما داشته باشیم ، نه کیفیت چای را مشخص می کند و نه آن را تغییر می دهد. اما ما گاهی صرفاً با تمرکز بر روی فنجان ، از چایی که خداوند برای ما در طبیعت فراهم کرده است لذت نمی بریم ؛ خداوند چای را به ما ارزانی داشته نه فنجان را ، از چایتان لذت ببرید.

خوشحال بودن البته به معنی این که همه چیز عالی و کامل است نیست بلکه بدین معنی است که شما تصمیم گرفته اید آن سوی عیب و نقص ها را هم ببینید.»

زندگی جیره مختصری است مثل یک فنجان چای و کنارش عشق است مثل یک حبه قند ؛ زندگی را با عشق نوش جان باید کرد.

الیزابت (۱۱ ساله) - بله! الآن آن چیزی را که همیشه به خدا گفتم را به شما می‌گم: "خدایا من امروز روز خوبی داشتم، ازت متشکرم".

گفتگو درباره خدا

معمولاً از خدا چه می‌خواهید؟

آلیس (۱۰ ساله) - می‌خواهم که زندگی خوبی داشته باشم، می‌خواهم وقتی بزرگ شدم در یک رستوران بزرگ کار کنم یا اینکه یک مغازه حیوان فروشی داشته باشم.

زاخاری خبرنگار جوان یکی از روزنامه‌های معروف جهان است. موضوعی که این بار توجه او را به خود جلب کرده است: "دیدگاه نوجوانان درباره خداست" برای این منظور او با مطرح کردن سؤالات مختلف با نوجوانان در مدارس، خیابانها، بیمارستانها و ... به صحبت پرداخته است که با هم می‌خوانیم:

تصور شما از خدا چگونه است؟

موقعی که مریض می‌شید، به خدا چه می‌گوئید؟
فیلیستی (۱۳ ساله) - می‌گم که "خدایا! چرا این درد و مرض را به من دادی؟ من که کار بدی نکردم.

بت (۱۲ ساله) - من خدا را به شکل دست مجسم می‌کنم. چون دستها سازنده‌اند و از همه چیزها مراقبت می‌کنند.

آیا هر روز دعا می‌کنید؟

مونیکا (۱۳ ساله) - بله! یکبار که دعا نکرده بودم، خواب دیدم که توی یک چاه پر از تمساح افتاده‌ام و آنها می‌خواهند منو بخورند. خیلی ترسیده بودم. روز بعد مادرم به من گفت: که تو باید حتماً هر شب دعا کنی. از اون موقع به بعد من هیچ وقت دچار کابوس نشدم... من فکر می‌کنم که این کار خدا بود.

دیوید (۱۲ ساله) - من خدا را در وجود برادر کوچکم می‌بینم که سرشار از زندگی است.

به نظر شما خدا چیست؟

شما که نمی‌توانید خدا را ببینید پس چطور باور می‌کنید که خدا هست؟

بت (۱۲ ساله) - جواب این سؤال مشکل است. به نظر من در هر چیزی که ما را خوشحال کند و هر چیزی که احساس زندگی و لذت به ما بدهد، خدا هست.

چطور از خدا می‌خواهید که برای شما معجزه کند؟

آلن (۱۰ ساله) - این در انجیل گفته شده است. این اولین چیزی که من یاد گرفتم.

کریس (۱۱ ساله) خیلی ساده است. اول آرزو می‌کنم و بعد کافیه که کمی صبر کنم. (مثلاً چقدر؟) تا وقتی که جواب را بگیرم.

اگر با خدا مصاحبه می‌کردید، چه می‌پرسیدید؟

کارن (۹ ساله) - خدایا! من مادر بزرگم را خیلی دوست داشتم. چرا اونو پیش خودت بردی؟

چه کسی خدا را به تو شناسانید؟

دانی (۱۱ ساله) - خدایا کی تو رو آفریدی؟
رابرت (۱۰ ساله) - خدایا! چرا اسلحه‌ها وجود دارند؟
ژانت (۱۲ ساله) - خدایا! چطور می‌تونی صدای همه مردم دنیا را بشنوی؟

کورت (۱۳ ساله) - عموم! او به من گفت که خدا پسر خودش را فرستاد تا بار گناهان همه ما رو بردوش بکشد. برای همین، وقتی روز داوری بیاید هر کس که بد باشه در جهنم می‌سوزه.

آیا کسانی را می‌شناسی که اعتقادی به خدا ندارند؟

کریستین (۸ ساله) - خدایا! یک عنکبوت سعی کرد که پروانه منو بکشه، چرا عنکبوت را آفریدی؟

کارا (۸ ساله) - نه من کسی را سراغ ندارم.

آیا با خدا صحبت می‌کنی؟

هریت (۱۳ ساله) - خدایا! چرا من باید سرطان بگیرم. اصلاً چرا باید سرطان وجود داشته باشد؟

اخبار و تقویم کلیسای

- یکشنبه ۱۷ خرداد ۸۸ = ۷ ژوئن ۲۰۰۹، یکشنبه دوم رسولان.
رساله: اول قرنتیان فصل ۵ آیه ۶ الی فصل ۶ آیه ۱-۱۱
انجیل: لوقا فصل ۷ آیه ۳۱-۵۰

- جمعه ۲۲ خرداد ۸۸ = ۱۲ ژوئن ۲۰۰۹، عید تن و خون مسیح. نماز این عید در کلیسای حضرت یوسف ساعت ۱۰ صبح برگزار می گردد.

- یکشنبه ۲۴ خرداد ۸۸ = ۱۴ ژوئن ۲۰۰۹، یکشنبه سوم رسولان.
رساله: اول قرنتیان فصل ۷ آیه ۱-۷
انجیل: لوقا فصل ۱۰ آیه ۲۳-۴۲

- پنجشنبه ۲۸ خرداد ۸۸ = ۱۸ ژوئن ۲۰۰۹، یادبود حضرت مار اپرام معلم کلیسا.

- جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ = ۱۹ ژوئن ۲۰۰۹، عید قلب مقدس عیسی. نماز این عید در کلیسای حضرت یوسف ساعت ۱۰ صبح برگزار می گردد.

- یکشنبه ۳۱ خرداد ۸۸ = ۲۱ ژوئن ۲۰۰۹، یکشنبه چهارم رسولان.
رساله: اول قرنتیان فصل ۹ آیه ۱۳-۲۷
انجیل: لوقا فصل ۶ آیه ۱۲-۴۶

- یکشنبه ۷ تیر ۸۸ = ۲۸ ژوئن ۲۰۰۹، یکشنبه پنجم رسولان. و عید حضرت مارپطروس و پولوس.
رساله: اول قرنتیان فصل ۱۴ آیه ۱-۹
انجیل: لوقا فصل ۱۲ آیه ۱۶-۳۴